

پژوهشنامه حج و زیارت

سال اول، شماره اول

بهار و تابستان ۱۳۹۵

صفحات: ۷۱-۹۶

## اعلان برائت از مشرکان و تحلیل مفهوم «مشرک»

حمید کمالی اردکانی<sup>۱</sup>

### چکیده

برائت از مشرکان و اعلان آن، مورد تأکید فقهای اسلام، اعم از شیعه و سنی، است. آنچه باعث شده این واجب سیاسی، محل اختلاف قرار بگیرد، انجام آن در فریضه حج است. مطالبی برای تبیین این فریضه نگاشته شده، ولی کمتر به ابعاد فقهی آن پرداخته شده، و بیشتر آثار سیاسی - اجتماعی و خاستگاه آن مورد بحث قرار گرفته است. نگارنده بر این اعتقاد است آنچه باعث شده شبهاتی حول این مسئله پدید آید، عدم توجه به واژه مشرک و رابطه آن با برائت، در یک خاستگاه فقهی است. به نظر می‌رسد با توجه به آیات قرآنی، دو نوع مشرک و به تبع آن، دو گونه برائت داریم که تفکیک این دو عنوان از یکدیگر برای تبیین این واجب فقهی - سیاسی، یعنی برائت از مشرکان، می‌تواند بسیار راه‌گشا باشد. به نظر می‌رسد برائت از مشرکانی که مورد تأکید قرآن کریم بوده و فقه اسلامی بدان حکم نموده است، برائت از نظام و جبهه‌ای است که به تقابل با جبهه اسلام برخاسته است.

**کلید واژه:** برائت، مشرک، کافر، اهل کتاب، سازمان شرک.

---

۱. سطح چهار حوزه علمیه قم و عضو گروه فقه و حقوق پژوهشکده حج و زیارت (hamidkml351@yahoo.com).

یکی از جنبه‌های اجتماعی فقه اسلامی، بازتعریف روابط بین فردی و استنباط احکام خاص آن است. نحوه موضع‌گیری، تعامل و رفتار یک مسلمان با دیگر مسلمانان یا غیر مسلمانان، در حال جنگ یا صلح، از این زاویه بررسی می‌شود. گونه‌هایی از این ارتباط در فقه مورد بحث قرار گرفته است؛ برای نمونه «کتاب الجهاد»، مباحث مربوط به مهاندن، صلح با مشرک یا اهل بغی مورد کنکاش قرار گرفته است؛ همان‌طور که در «کتاب النکاح» به مسئله نکاح با غیر مسلمان، اعم از کتابی و غیر کتابی، پرداخته شده است.

در رابطه یک مسلمان با مشرک باید دید چه تکالیفی قرار داده شده، و حدود و ثغور آن تا چه حد است. در ارتباط با مشرکان، علاوه بر حرمت پذیرفتن ولایت آنان، به تبری از مشرک دعوت شده‌ایم. مسئله تبری از مشرکین، به عنوان یک ارتباط خاص منفی با انسان مشرک، تعریف می‌شود. گرچه مراتبی از تبری مربوط به قلب بوده و یک عمل جوانحی محسوب می‌شود و مطابق تعریف مشهور، از دایره علم فقه خارج است. ولی مراتب دیگر آن که در نوع رفتار یک مسلمان بروز پیدا می‌کند، موضوع حکم فقهی قرار گرفته و احکام خمس فقهی بر آن بار می‌شود. قبل از هر چیز لازم است شرک، و به تبع آن مشرک، تعریف شود و اقسام آن روشن گردد تا جایگاه برائت از مشرکان مشخص شود.

### مبحث اول: بررسی مفهوم مشرک

#### تعریف لغوی

مشرک از ریشه «ش ر ک»، به معنای مقارنت و همراهی است و هنگامی شرکت اطلاق می‌گردد که دو نفر، در چیزی سهیم و همراه باشند. مشرک نیز اسم فاعل از فعل اشْرَکَ، به معنای قرار دادن شریک است: «أشْرَكْتُ فلاناً، إذا جعلته شريكاً لك». (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۳، ص ۲۶۵) شرک در برخی کتب لغت، به کفر معنا شده است (جوهری، ۱۴۱۰ق، ج ۴، ص ۱۵۹۳؛ ابن اثیر، بی تا، ج ۲، ص ۴۶۶) که به نظر می‌رسد

در صدد معنای اصطلاحی، تعریف به مصداق شده است. ما در ادامه به رابطه دقیق کفر با شرک خواهیم پرداخت.

### تعریف اصطلاحی

شرک، از دیدگاه فقهی، کسی است که در مقام عبادت و پرستش یا دیگر امور مخصوص خداوند، برای خدا شریک قرار دهد. (جزائری، ۱۴۰۸ق، ج ۲، ص ۱۷۶) مطابق تعریف جامع‌تری از شرک، مشرک کسی است که در ربوبیت، الوهیت یا اسما و صفات الهی برای خداوند شریک قرار دهد؛ به گونه‌ای که آنچه مخصوص خداوند است، به صورت اشتراک یا انفراد به غیر خدا نسبت دهد. (ماجد شباله، ۲۰۰۵م، ص ۳۸)

مطابق این تعریف، کافر یکی از اقسام مشرک است. توضیح اینکه شرک تنها به معنای این نیست که انسان، در کنار خدا، دیگری را در ربوبیت یا الوهیت شریک کند، بلکه شریک قرار دادن به این معنا که در یک شأن از شئون خدا، مانند معبودیت، غیر خدا را شرکت دهد نیز می‌باشد و این همان جانشین‌سازی غیر خدا در صفات خداست.

علامه حلی می‌نویسد: «و الإشرک كما يتحقق بإثبات إله آخر مع الله تعالى يتحقق بإثبات إله غير الله تعالى و نفيه تعالى». (همو، ۱۴۱۳ق، ج ۷، ص ۹۴)

شرکی که مورد نظر قرآن است، بیشتر از این سنخ است. مشرکین زمان قرآن، اساس حرفشان این بود که خالق و آفریننده و ربّ، الله است، ولی نباید او را پرستش کرد؛ این ارباب دوم، یعنی آنهایی که خدا کارها را به آنان تفویض کرده و به جای خدا کارگردان عالم هستند، باید پرستیده شوند. مشرکان عرب، همه پرستششان پرستش بت‌ها بود؛ نه اینکه نیمی از پرستششان پرستش خدا بود و نیم دیگر پرستش بت‌ها. شهید مطهری می‌نویسد:

نباید از مفهوم شرک حتماً ثنویت بفهمیم، که شرک یعنی ثنویت و تعدد. لازمه شرک ثنویت و تعدد نیست. شرک، جانشین ساختن به جای خداست؛ خواه ثنویت در آن باشد و خواه نباشد. (همو، ۱۳۸۳، ج ۱۵، ص ۹۸۵)

### تعریف لغوی کفر

«کفر» از نظر لغوی به معنای ستر و پوشاندن است. (جوهری، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۸۰۷) از این رو به کشاورز، کافر اطلاق می‌گردد؛ چون بذر را زیر خاک می‌پوشاند. (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۵، ص ۱۹۱) جمع زیادی از مفسران واژه کفار را در آیه ﴿كَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ﴾ به معنای زارع و کشاورز دانسته‌اند. (ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۹، ص ۳۵۹؛ طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۹، ص ۱۶۴؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱۴، ص ۱۸۴؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸ش، ج ۱۳، ص ۱۰۱؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۹، ص ۴۶۴) برخی از اهل لغت، معنای ریشه‌ای کفر را رد؛ و عدم اعتنا برشمرده و پوشاندن را از لوازم آن دانسته‌اند. (مصطفوی، ۱۴۰۲ق، ج ۱۰، ص ۷۹) حقیقت این است که برگرداندن استعمالات مختلف واژه کفر به رد و عدم اعتنا تکلف دارد که چنین تکلفی در معنای ستر و پوشاندن نیست. ضمن اینکه می‌توان ادعا کرد رد و عدم اعتنا، از لوازم ستر و پوشاندن است. گفتنی است در برخی کتب لغوی، کفر به نقیض ایمان و نقیض شکر معنا شده است. (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۵، ص ۳۵۶؛ صاحب بن عباد، ۱۴۱۴ق، ج ۶، ص ۲۵۰) به نظر می‌رسد این معنا برگرفته از معنای ستر و پوشاندن است.

### تعریف اصطلاحی کفر

کفر، در ارتباط با معنای لغوی خود، تعاریف اصطلاحی مختلفی دارد. برخی کفر را خروج از اسلام یا انتساب به اسلام و انکار ضروری دین می‌دانند. (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۴۵) در تعریفی دیگر از کافر آمده است:

کافر کسی است که به غیر اسلام گرویده است یا به اسلام گرویده و لیکن چیزی را که می‌داند، از ضروریات دین است، به طوری انکار کند که به انکار رسالت پیغمبر یا تکذیب پیامبر ﷺ یا ناقص دانستن شریعت مطهره، برگردد. یا گفتار یا کاری از او سرزند که موجب کفر او شود. (خمینی، بی‌تا،

ج ۱، ص ۱۱۸)

## رابطه شرک و کفر

برخی رابطه منطقی بین کفر و شرک را تساوی دانسته و دلیل این ادعا را برخی آیات قرآن بر شمرده‌اند؛ مانند: ﴿سَنُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا﴾ (آل عمران: ۱۵۱)

در این آیه، سبب کفر، شرک معرفی شده است. پس هر شرکی کفر و هر کفری شرک است. یا آیه ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾ (مائده: ۷۳). در این آیه نیز اعتقاد به اینکه خداوند یکی از سه تاست، دلیل کفر بر شمرده شده است. از طرفی دیگر روشن است که چنین اعتقادی شرک است. ولی در عین حال، باورمندان به این اعتقاد، به کفر متّصف شده‌اند. پس در این آیه هم معلوم می‌گردد که هر شرکی کفر، و هر کفری شرک است. (ماجد شبانه، ۲۰۰۵م، صص ۴۰ و ۴۱)

حقیقت این است که با توجه به معنای لغوی کفر و شرک، می‌توان مدعی شد رابطه این دو مفهوم، از جهت مصداق، تساوی است؛ چون شرک به معنای قرین قرار دادن غیر خدا در شئون و صفات الهی است. از این رو هر کفری، چون پوشاندن حق و انکار آن است و این مفهوم، در قالب شرک نیز محقق می‌شود. پس هر شرکی کفر خواهد بود. از طرف دیگر، هر کفری نسبت به خداوند نیز شرک محسوب می‌گردد؛ چراکه به نوعی الوهیت یا ربوبیت الهی انکار شده و الوهیت یا ربوبیت غیر خدا (اعم از دیگر مخلوقات یا نفس اماره) جایگزین شده است. علامه طباطبایی، مطابق تبیینی دقیق، کفر را داخل شرک دانسته است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۳۷۱)

ولی ممکن است این دو، از جهت اصطلاحی، متفاوت باشند. برخی روایات کفر را جلوتر از شرک دانسته‌اند. زراره از امام باقر علیه السلام چنین نقل می‌کند:

وَاللَّهِ إِنَّ الْكُفْرَ لَأَقْدَمُ مِنَ الشِّرْكِ وَأَخْبَثُ وَأَعْظَمُ قَالَ ثُمَّ ذَكَرَ كُفْرَ إِبْلِيسَ حِينَ قَالَ  
اللَّهُ لَهُ اسْجُدْ لِأَدَمَ فَأَبَى أَنْ يَسْجُدَ فَالْكَفْرُ أَعْظَمُ مِنَ الشِّرْكِ فَمَنْ اخْتَارَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ  
جَلَّ وَ أَبَى الطَّاعَةَ وَ أَقَامَ عَلَى الْكِبَائِرِ فَهُوَ كَافِرٌ وَ مَنْ نَصَبَ دِينًا غَيْرَ دِينِ الْمُؤْمِنِينَ فَهُوَ  
مُشْرِكٌ. (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۸۳)

به خدا سوگند که کفر، از شرک دیرینه‌تر و خبیث‌تر و بزرگ‌تر است. راوی می‌گوید: بعد از آن، کفر شیطان را ذکر فرمود، هنگامی که خدای عز و جلّ به او فرمود: «سجده کن از برای آدم، پس سر باز زد از آنکه سجده کند. پس کفر، از شرک بزرگ‌تر است. پس هر که غیر را بر خدای عز و جلّ اختیار کند، و از اطاعت خدا سر باز زند، و بر گناهان کبیره ایستادگی کند، کافر است. و هر که دینی را غیر از دین مؤمنان برپا کند، مشرک است.

مطابق این بیان نورانی، امام باقر علیه السلام، سر باز زدن شیطان از امر خداوند را کفر دانسته و آن را از شرک قدیم‌تر برشمرده است. در روایتی دیگر اطاعت نکردن ابلیس از خداوند، کفر، و ماندن بر آن کفر و دعوت دیگران به معصیت خدا را شرک معرفی نموده‌اند:

عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ سُئِلَ عَنِ الْكُفْرِ وَالشِّرْكِ أَيُّهُمَا أَوْلَى فَقَالَ الْكُفْرُ أَوْلَى وَ ذَلِكَ أَنَّ إِبْلِيسَ أَوَّلُ مَنْ كَفَرَ وَ كَانَ كُفْرُهُ غَيْرَ شِرْكِ لِأَنَّهُ لَمْ يَدْعُ إِلَى عِبَادَةِ غَيْرِ اللَّهِ وَ إِنَّمَا دَعَا إِلَى ذَلِكَ بَعْدُ فَأَشْرَكَ. (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۸۳)

مسعدة بن صدقه روایت کرده است که گفت: شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام، درحالی که سؤال شده بود از کفر و شرک، که کدام یک از این دو دیرینه‌تر است؟ پس فرمود: «کفر دیرینه‌تر است. و بیان این، آن است که شیطان نخستین کسی است که کافر شد و کفر او غیر شرک بود؛ زیرا او کسی را به سوی عبادت غیر خدا نخواند. بلکه بعد از آن، به غیر خدا دعوت کرد و مشرک شد.»

بنا بر این روایات، کفر شیطان شرک نبوده است با اینکه اگر بخواهیم دایره شرک را چنان وسیع بدانیم که شرک‌های خفی، از جمله نفس پرستی و اطاعت از هواهای نفسانی را شرک بدانیم، قطعاً کفر شیطان شرک به این معنا بوده است؛ چون سر باز زدن از امر خدا چیزی جز هوای نفس نیست. پس روشن می‌شود مقصود روایت، شرک به این معنای گسترده نیست. بلکه شرک اصطلاحی، یعنی شرک‌های

جلی را مد نظر قرار دارد. تعبیر «لَأَنَّهُ لَمْ يَدْعُ إِلَىٰ عِبَادَةِ غَيْرِ اللَّهِ» و «مَنْ نَصَبَ دِينًا غَيْرَ دِينِ الْمُؤْمِنِينَ فَهُوَ مُشْرِكٌ» در روایات یاد شده، به خوبی بر آنچه گفته شد دلالت دارد. بنابراین از جهت اصطلاحی، کفر غیر از شرک است و انکار و جحود خاصی، کفر نامیده می‌شود؛ همان‌گونه که شریک قرار دادن خاصی، شرک اصطلاحی محسوب می‌شود. شرکی که انسان را از حوزه اسلام و توحید خارج می‌سازد. البته برخی هر مشرکی را کافر دانسته‌اند. (انصاری، ۱۴۱۵ق، ج ۵، ص ۹۹)

با توجه به آنچه گذشت، چنین اطلاقی به نظر صحیح می‌رسد؛ چون کسی که مشرک است حتی مانند یهودی و نصرانی که منسوب به شرکند، کافر هستند؛ چراکه از اسلام خارجند، ولی اصطلاحاً مشرک نیستند. امام خمینی علیه السلام می‌فرماید: «صرف اعتقاد یهود به اینکه عزیز فرزند خداست، موجب شرک نمی‌شود؛ هر چند کفر را به دنبال دارد». (همو، ۱۴۲۱ق، ج ۳، ص ۴۰۴)

### اهل کتاب و شرک

قرآن کریم در موارد متعددی باور اهل کتاب را غیر توحیدی و مشرکانه می‌خواند. یکی از این باورها اعتقاد به اقانیم ثلاثه است. (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۰، ص ۲۸) قرآن کریم می‌فرماید: ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ﴾ (مائده: ۷۳) گرچه تعبیر شرک در این آیه وارد نشده است، ولی چنین اعتقادی، در مقابل توحید، قرار گرفته است و بیانگر شرک‌آمیز بودن این باور است.

مورد دیگر، مسیح و عزیز را فرزند خدا دانستن است: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزْرِيْرُ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيْحُ ابْنُ اللَّهِ﴾ (توبه: ۳۰) در آیه‌ای دیگر اتخاذ اخبار و رهبان به عنوان رب، شرک خوانده شده است: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيْحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ (توبه: ۳۱) در این آیه به دلیل این باورهای نادرست، مشرک نامیده شده‌اند. (طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۳۱۲؛ علامه حلی، ۱۳۸۸، ص ۶۴۵) البته شرک آنها شرک در خالقیت نبوده، بلکه در ربوبیت و عبادت مشرک بودند و اساساً اطلاق مشرک، حتی نسبت به وثنیین و بت پرستان نیز به

لحاظ این است که آنها مشرک در عبادت بودند؛ وگرنه یکی بودن خالق و آفریدگار هستی را قبول داشته‌اند. ولی قائل بودند که رب‌های متعددی که هر یک کاری خاص انجام می‌دهند نیز وجود دارند. لذا آنها را مورد پرستش قرار می‌دادند. (زنجان، ۱۴۱۹ق، ج ۱۶، ص ۵۱۶۷)

البته به نظر می‌رسد شرک در ربوبیت نسبت به مشرکان یک معنا دارد، ولی نسبت به اهل کتاب معنای دیگری؛ همان‌گونه که شرک در عبادت نیز از همین قبیل است. واقعیت این است که بت‌پرستان، بت‌ها را پرستش می‌کردند، ولی اهل کتاب احبار و رهبان را نمی‌پرستیدند. بلکه اطاعت بی‌چون چرا از آنان داشتند و از آنجا که چنین اطاعتی، بدون اذن الهی است، عبودیت غیر خدا تلقی شده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۹، ص ۲۴۵؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۲، ص ۳۹۱؛ شهید مطهری، ۱۴۲۸ق، ج ۲، صص ۱۲۴ و ۱۲۵) در هر صورت، نسبت شرک به اهل کتاب در قرآن روشن است. هر چند برخی فقهای معاصر بر این باورند که چنین اعتقادات شرک‌آلودی مربوط به بعضی از اهل کتاب است و همه مسیحیان یا یهودیان چنین تفکری ندارند. (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۱ق، ص ۲۸۷) ولی به نظر می‌رسد تعبیر قرآن، یعنی: ﴿وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزِيزًا ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ﴾ ظاهر در این است که اعتقاد به اینکه عزیر و مسیح فرزند خدایند، باور عموم اهل کتاب است.

#### قائلان به عدم اطلاق مشرک بر اهل کتاب

اما برخی از فقها بر این عقیده‌اند که در قرآن کریم، واژه مشرک به عنوان یک تعبیر وصفی بر اهل کتاب اطلاق نشده است. صاحب جواهر معتقد است در اصطلاح شرعی، مشرک بر غیر اهل کتاب اطلاق می‌گردد. این به معنای نفی شرک‌آمیز بودن باورهای اهل کتاب نیست، بلکه لفظ مشرک، متبادر به اهل کتاب نمی‌شود. از این رو آیه ﴿وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَنَّ﴾ را شامل اهل کتاب ندانسته است. (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۰، ص ۳۵؛ ر.ک: سبحانی، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۵۰) علامه طباطبایی نیز با بیان تفاوت بین استناد شرک به اهل کتاب و اطلاق وصف مشرک بر آنان، اهل کتاب را



داخل در آیه نکاح مشرکات ندانسته (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، صص ۲۰۲ و ۲۰۳) ولی آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ...﴾ (نساء: ۴۸) را شامل آنان دانسته است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۳۷۱)

سر تفاوت این دو را ایشان این گونه بیان می کنند که به کار بردن وصفی به طور مطلق یا نامیدن کسی یا چیزی با وصفی، یک جایگاهی دارد و اسناد دادن فعل به فاعل، جایگاهی دیگر. ایشان معتقدند شرک مراتب مختلفی از نظر ظهور و خفا دارد؛ همان طور که کفر و ایمان هم از این نظر دارای مراتبند؛ مثلاً اعتقاد به اینکه خدا دو تا یا بیشتر است و نیز بت ها را شفیعان درگاه خدا گرفتن، شرکی است ظاهر، و از این شرک پنهان تر شرک اهل کتاب است که مسیح و عزیر را پسران خدا می دانند. از این مخفی تر، اعتقاد به استقلال اسباب است، تا می رسد به شرکی که به جز بندگان مخلص خدا احدی از آن در امان نیست و آن عبارت است از: غفلت از خداوند تعالی و توجه به غیر، پس همه اینها شرک است. اما این باعث نمی شود که کلمه «مشرک» را بر همه دارندگان مراتب شرک اطلاق کنیم. همچنان که اگر مسلمانی نماز یا واجبی دیگر را ترک کند، به آن واجب کفر ورزیده، ولی کلمه کافر بر او اطلاق نمی گردد؛ مانند اینکه خدا ترک حج را کفر خوانده، و فرموده: ﴿وَاللَّهُ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾ (آل عمران: ۹۷) ولی چنین کسی را کافر نمی خوانیم، بلکه فاسقی است که به یکی از واجبات خدا کفر ورزیده، البته می توان به وی «کافر حج» اطلاق کرد.

سایر صفاتی که در قرآن استعمال شده، مانند صالحین و قانتین و شاکرین نیز، یعنی کسی که یک عمل صالح، یک عبادت و یک شکر کرده، صالح و قانت و شاکر خوانده نمی شود؛ هر چند اسناد هر یک از این مواد به او صحیح است. پس اطلاق اسمی یا وصفی این عناوین، با نسبت دادن آن به شخص، متفاوت است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۲۰۲) یکی از دلایل باورمندان این دیدگاه، عطف دو عنوان

## بزهشنامه حج و زیارت

اهل کتاب و مشرکان به یکدیگر در آیات متعددی از قرآن کریم است<sup>۱</sup> که بیانگر جدا بودن این دو عنوان است. (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۰، ص ۳۵؛ رک: سبزواری، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۱۵۱؛ سبحانی، بی تا، ج ۱، ص ۴۵۰)

### نقد این دیدگاه

این دیدگاه مورد نقد جدی برخی دیگر از فقیهان امامیه واقع شده است. ایشان به آیات متعددی استدلال کرده و مدعی اطلاق کلمه مشرک در آن آیات بر اهل کتاب هستند. برخی از این آیات از این قبیل اند:

۱. «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» (توبه: ۳۳)

در این آیه شریفه بیان شده است که پیروزی دین حق، یعنی اسلام، کراهت و ناراحتی مشرکان را در پی دارد و روشن است که چنین کراهتی، برای اهل کتاب، اگر بیشتر از بت پرستان نباشد، کمتر نیست. (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۰، ص ۶۶)

در پاسخ به این استدلال باید گفت: جهت تعیین مصداق مشرک در این آیه باید سیاق آیات را در نظر گرفت؛ نه اینکه هر گروه و آیینی که غلبه اسلام را مکروه می داند، داخل در مشرکان بدانیم. اینکه اهل کتاب از چنین امری کراهت دارند، ارتباطی با این آیه ندارد؛ چون روشن نیست که آیه شریفه در مقام بیان تمام افراد و گروه‌هایی باشد که از پیروزی اسلام ناراحت می شوند و هیچ بعدی ندارد که چون دشمنان اصلی زمان پیامبر ﷺ و کسانی که به مقابله با ایشان می پرداختند و در صد

۱. مانند:

«مَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» (بقره: ۱۰۵)  
 «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُتَنَبِّئِينَ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَاتُ» (بینه: ۱)  
 «لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَسِيصِينَ وَرُهَبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ» (مائده: ۸۲)  
 «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَىٰ وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (حج: ۱۷)

ریشه‌کنی اسلام بودند، مشرکان بت‌پرست بودند، این آیه تنها آنها را مد نظر قرار داده باشد. بلکه با در نظر گرفتن سیاق آیات که مربوط به اعتقادات شرک‌آمیز اهل کتاب است، شاید بتوان گفت این آیه ناظر به آنهاست. ولی در آیه قبل، تعبیر ﴿وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ آمده است. از این رو بعید نیست با توجه به مقابله این دو تعبیر، در دو آیه به هم متصل، بتوان گفت مراد از «کافرون»، اهل کتاب، و منظور از «مشرکون»، بت‌پرستان باشند. بنابراین استدلال به این آیه تمام نیست.

۲. ﴿وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (بقره: ۱۳۵)

در تقریب استدلال به این آیه گفته شده است از اینکه ابراهیم بر دین حنیف بوده و جزو مشرکین نبوده است، معلوم می‌شود که یهود و نصاری مشرک می‌باشند. (زنجانی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۶، ص ۵۱۶۸)

در پاسخ به این استدلال گفته شده است که آیه مد نظر، هم به اعتقاد اهل کتاب و هم به باور بت‌پرستان ناظر است. علامه طباطبایی می‌نویسد:

کلمه «حنیف» تعریضی بر یهود و نصاری است، نه جمله ﴿وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ چون حنیف به معنای بریء بودن ساحت ابراهیم از انحراف از وسط به طرف افراط و تفریط است، به طرف مادیت محضه یهود، و معنویت محضه نصارا، و کلمه حنیف عریض بر مشرکین است؛ چون می‌فهماند که ابراهیم تنها تسلیم خدا بود، و چون بت‌پرستان برای او شریکی نمی‌گرفت. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۲۰۳)

برخی این پاسخ را ناکافی دانسته‌اند و معتقدند سیاق آیات قبل و بعد، مربوط به اهل کتاب و اختلافات آنان است و این قرینه‌ای است مبنی بر اینکه مراد از مشرک در این آیه، اهل کتاب است؛ هر چند از باب اطلاق عام بر خاص باشد؛ یعنی گرچه مشرک، اعم از اهل کتاب و بت‌پرستان است، ولی در اینجا به قرینه سیاق آیات، ناظر به اهل کتاب است. (بحرانی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۵۰)

به نظر می‌رسد گرچه سیاق آیات مربوط به اهل کتاب است، ولی هیچ مانعی ندارد که در آیه محل بحث، خداوند متعال در صدد تبرئه حضرت ابراهیم از آیین یهود و نصارا و بت پرستان باشد و از این جهت، سیاق آیات نمی‌تواند معنا را منحصر در اهل کتاب کند. در این راستا به آیات دیگری نیز استناد شده است (ر.ک: بحرانی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۵۰؛ اشتهازدی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۵۲۲) که به دلیل اختصار از ذکر آن خودداری می‌کنیم.

کسانی که اطلاق مشرکان بر اهل کتاب را پذیرفته‌اند، در پاسخ به استدلال منکرین این اطلاق که به عطف این دو عنوان به یکدیگر در آیات متعدد، استناد کرده‌اند، چنین عطفی را از باب عطف عام بر خاص دانسته و آن را عرفی انگاشته‌اند. (زنجانی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۶، ص ۵۱۷۲)

### نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد با استقصای آیاتی که در آن تعبیر مشرک به کار رفته است، بتوان مدعی شد در قرآن کریم این واژه برای بت پرستان اطلاق می‌شده است. در آیات متعدد بسیاری این اطلاق واضح و روشن است. از این رو شمول آن نسبت به اهل کتاب، با وجه وصفی، بعید به نظر می‌رسد. برخی از فقها، علی‌رغم استناد به آیاتی برای اثبات اطلاق مشرک بر اهل کتاب، در پایان به دلیل کثرت استعمال این لفظ برای شرک خاص، شمول این واژه نسبت به اهل کتاب را در قرآن کریم دست‌کم مجمل دانسته‌اند. (زنجانی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۶، ص ۵۱۷۳)

پس متیقن از واژه مشرک در قرآن کریم، بت پرست است و در نتیجه در آیه براءت نیز منظور از مشرکان، بت پرستان هستند و تبری نسبت به آنان صورت گرفته است: ﴿وَأَذَانٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ﴾ (توبه: ۳) گفتنی است بعداً در توضیح اقسام شرک و براءت از آن بیان خواهیم کرد که از مشرکان در این آیه الغای خصوصیت می‌شود. البته در کافر بودن اهل کتاب شکی

نیست؛ چرا که نپذیرفتن دین اسلام قطعاً کفر محسوب می‌شود. (ر.ک: محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۴۵) در برخی کتب فقهی به کافر بودن یهودیان و مسیحیان تصریح شده است. (عاملی، ۱۴۱۱ق، ج ۲، ص ۲۹۴؛ بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۵، ص ۱۶۲) در برخی آیات قرآن نیز بدین مسئله تصریح شده است؛ مانند: ﴿مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾ (بقره: ۱۰۵)

مفسرین بر این عقیده‌اند «من» در عبارت ﴿مَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ﴾ بیانیه بوده و درصدد تبیین دو نوع کفار، یعنی اهل کتاب و مشرکان بت‌پرست، است. (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۶۳۶؛ ر.ک: زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۷۵؛ آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۳۴۹)

## بحث دوم: اقسام شرک و انواع برائت

### شرک فردی و شرک سازمانی

با دقت در آیات قرآن کریم، به دو نوع شرک و مشرک بر خواهیم خورد.

#### ۱. شرک فردی و برائت کلامی

گاه به شرک به عنوان یک گناه بین عبد و خدای خودش نظر می‌شود. آیاتی چون ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ﴾ (نساء: ۴۸) و ﴿حُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾ (حج: ۳۱) و ﴿وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً وَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ (یونس: ۱۰۵) و آیاتی شبیه به آن، ناظر به چنین شرکی است. تبری از چنین شرکی را برخی لازمه توحید و برخی عین آن دانسته‌اند؛ چراکه توحید چیزی جز رفض و طرد شریک برای خداوند متعال نیست.

بسیاری از آیات مربوط به برائت از شرک، ناظر به چنین شرکی است. برائت از شرک از معارف قرآنی است و اعلان آن نیز آثار تربیتی بر انسان دارد و تلقین حقیقتی

عالی نسبت به روح انسان محسوب می‌گردد. همان‌طور که اعتقاد به توحید، جنبه کلامی دارد، می‌توان گفت برائت از شرک نیز برائتی کلامی و در جهت تثبیت اعتقاد به یگانگی خدا صورت می‌گیرد.

دست‌کم برخی از آیات مربوط به حضرت ابراهیم علیه السلام تقابل با شرک فردی و تأکید بر توحید، به عنوان یک مسئله اعتقادی است. البته این مسئله اعتقادی، قطعاً آثار فردی و اجتماعی خود را دارد، ولی به مثابه یک سازمانی که قصد براندازی جامعه توحیدی و اسلامی را دارد، به شمار نمی‌رود. تصور نمایید در گوشه‌ای از جهان، عده‌ای مشرک در حال زیست باشند. قطعاً یک موحد از شرک آنان بریء است. ولی از آنجا که زیست مشرکانه آنها تهدیدی برای نظام اسلامی به شمار نمی‌آید، جامعه اسلامی حالت مبارزه با آنها را ندارد؛ هرچند همه تلاش خود را برای ارشاد آنان و رساندن پیام توحید به آنان خواهد کرد.

آیات مجادله حضرت ابراهیم علیه السلام با قومش در این راستاست. (انعام: ۷۵ - ۷۹) گرچه حضرت ابراهیم با شرک قوم خود روبه‌روست و این شرک را عده‌ای از مشرکین، در جهت منافع مادی خود دیده و نظامی فکری و سازمانی برای آن چیده بودند، ولی کسانی که روبه‌روی حضرت ابراهیم بودند، از این دسته نبودند. اینان مشرکان ساده‌ای بودند که شرک را از پدران و نیاکان خود به ارث برده و فطرت و ندای آن را به فراموشی سپرده بودند. ابراهیم در این مجادله سعی در بیدار کردن فطرت آنان دارد و تبری او از شرک آنان و بت‌هایشان، در راستای تأکید باور توحید است: ﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلدِّينِ فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾. حتی زمانی که ابراهیم به شکستن بت‌ها روی می‌آورد، مبارزه‌اش با نظام شرک و سازمان آن به عنوان دشمن دولت اسلامی و الهی، و جریانی که کمر به ریشه‌کن کردن نظام الهی بسته، نبود؛ چون اساساً ابراهیم در آن زمان حکومت و سلطه‌ای نداشت تا در رویارویی با نظام شرک و دشمنی آن حکومت بخواهد اعلان مبارزه و برائت کند. ابراهیم بیشتر برای بیدار کردن فطرت مردم مشرک تلاش می‌کرد و اظهار برائتش از بت‌ها و بت‌پرستان از این ناحیه

بود تا توحید را به مثابه یک باور صحیح فطری در مقابل شرک معرفی کند. تعبیر قرآن کریم بعد از توجه دادن ابراهیم به مردم مشرک، که از بت‌ها کاری ساخته نیست، چنین است: ﴿فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ﴾؛ «آنها به وجدان خویش بازگشتند و [به خود] گفتند: «حقاً که شما ستمگرید!» (انبیاء: ۶۴)

حتی آیات مواجهه پیامبر اسلام ﷺ با مشرکین در مکه از این قبیل است. سخن از اثبات توحید و نفی شرک به مثابه یک اعتقاد است؛ آیاتی از این قبیل:

- ﴿وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلكُمْ عَمَلِكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ﴾ (یونس: ۴۱)

- ﴿فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنَّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ﴾ (شعراء: ۲۱۶)

آیه اخیر مربوط به انذار عشیره اقریبین است. روشن است که این آیات مربوط به سال‌های اول بعثت، و ناظر به دعوت به توحید است و در چنین فضایی، وقتی سخن از برائت است، مربوط به شرک اعتقادی است؛ نه نظام شرکی که در جهت تقابل با نظام اسلام و توحید است. در سوره کافرون نیز که پیام آن برائت از شرک و رد هرگونه شرک در اعتقاد اسلامی است (مبارک‌فوری، ۱۴۱۰، ج ۸، ص ۱۶۶؛ ابن‌عاشور، بی‌تا، ج ۳۰، ص ۵۰۹) سخن از تبری از اعتقاد باطل و آیین آنهاست. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲۰، ص ۳۷۳) مطابق روایات و شأن نزول وارد شده، مشرکان پیشنهاد پرستش بت‌ها را به پیامبر دادند تا آنها نیز در مقابل به پرستش خدا روی بیاورند. (بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۵، ص ۷۸۱؛ طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۱۰، ص ۸۴۰) رد این پیشنهاد و تبری از آیین آنها همان شرک فردی و تثبیت باور توحید است؛ نه مقابله و مبارزه با نظام شرک.

## ۲. شرک سازمانی و برائت فقهی - حقوقی

منظور از شرک سازمانی، جبهه تقابل در برابر اسلام و دشمنی با موحدان است. برائت از چنین شرکی، با تبری از شرک فردی، متفاوت است؛ گرچه می‌تواند ریشه‌های مشترکی داشته باشند. آیات مربوط به سوره برائت را می‌توان ناظر به چنین شرکی دانست. با توجه به آیات اولیه سوره برائت، هر انسان منصفی در

می‌یابد که اعلان تبری از ناحیه خدا و پیامبرش، تنها از ناحیه شرک فردی مشرکین نیست؛ چه اینکه چنین تبری‌ای بارها اعلام شده بود و بعد از سال‌ها دعوت پیامبر اسلام به توحید و یکتاپرستی، تبری از شرک فردی جایگاه خود را پیدا کرده بود و نیازی به اعلان چنین برائتی نبود. پس سخن از شرک فردی نیست، بلکه با توجه به تقابل جبهه شرک و اسلام، در آن زمان، زیر پا گذاشتن عهدها و پیمان‌ها و عدم رعایت هیچ‌گونه پیمان و نسبتی، در صورت تسلط بر مسلمانان، و خیانت‌ها و دشمنی‌های فراوان با مسلمانان و شخص پیامبر اسلام است (ر.ک: مغنیه، ۱۴۲۴، ج ۴، ص ۱۶) که موضع‌گیری شدیدی از ناحیه خدا و رسول به دنبال داشته و به روشنی، برائت و قطع هرگونه رابطه‌ای با مشرکان و دین‌ستیزان، فریاد می‌شود.

پس مطابق این آیات، از شرک سازمان‌یافته‌ای اعلان برائت می‌شود که درصدد ریشه‌کنی اسلام و مسلمانان است؛ برخی مفسران تعبیر دولت شرک را ذیل آیات سوره برائت به کار برده‌اند. (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ش، ج ۳۳، ص ۲۱۴)

مطابق آنچه بیان شد نکته مهم این است که آنچه در این آیات برجسته می‌شود، برائت از مشرکان از جهت شرک نیست؛ گرچه این شرک سازمانی و دشمنی صریح در صدر اسلام توسط مشرکان بت‌پرست بوده و اهل کتاب، غالباً در پناه مشرکان، دشمنی خود را با اسلام آشکار می‌کردند؛ بلکه آنچه مهم است، اظهار تبری و اعلام موضع صریح در مقابل دشمن استکبارخوی عهدشکن است که در صورت تسلط بر مسلمانان، هیچ عهد و خویشی را رعایت نخواهد کرد.

ممکن است امروز، جبهه تقابل با اسلام، جبهه شرک، به معنای بت‌پرستی نبوده، بلکه جبهه تقابل، مسیحیت آمریکایی و یهودیت صهیونیستی باشد. پس در حقیقت، در این آیات عنوان «مشرکین» مشیر است به دشمنان اسلام؛ همان‌طور که گاهی لفظ کافرون، که اعم از اهل کتاب و بت‌پرستان است، برای خصوص مشرکان بت‌پرست به کار رفته است. چنان‌که مفسران در سوره کافرون، مقصود را مشرکان بت‌پرست دانسته‌اند. (ر.ک: آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۱۵، ص ۴۸۵) برخی الف و لام به کار رفته در الکافرون



را عهد دانسته (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۱۰، ص ۸۴۰) و در نتیجه آن را بر کفاری خاص، یعنی بت پرستان قریش حمل کرده‌اند. در آیات براءت نیز می‌توان مدعی شد الف و لام به کار رفته، عهد بوده و مراد از مشرکان وصف «من له الشرك» نیست؛ بلکه افراد خارجی و نظامی است که در آن زمان، به تقابل جدی با دولت و نظام اسلامی و توحیدی روی آورده و تمام تلاش خود را برای از پای درآوردن آن به کار گرفته است. برخی فقها، با ذکر آیاتی که محور آن دشمنی با خدا و دین اوست، به این مطلب تصریح نموده، می‌نویسند:

نکته قابل توجه این است که از آیات قرآن استفاده می‌شود که وجوب براءت و حرمت موالات بر عنوان کافر، مشرک، یهودی یا مسیحی جعل نشده است. بلکه چنین براءتی بر عنوان دشمن خدا و رسول (من حاد الله و رسوله)<sup>۱</sup> قرار داده شده است؛ حتی اگر ظاهر اسلامی داشته و شعار اسلام سر دهد. در برخی آیات دیگر نیز عنوان عدو<sup>۲</sup> معیار براءت قرار گرفته است، نه کافر. (بحرانی، ۱۴۲۶، صص ۱۵۱ و ۱۵۲)

مطابق این عبارت، حتی اگر کسی در لباس اسلام با اسلام دشمنی می‌کند، مشمول براءت سیاسی خواهد بود.

اعلام موضع از طرف مسلمانان نسبت به این جبهه لازم و ضروری است و خود، بخشی از حلقه مبارزه را تشکیل می‌دهد؛ همان‌گونه که تهیه قوای جنگی<sup>۳</sup> و قتال<sup>۴</sup> نیز مراحل دیگر این مبارزه به شمار می‌آید. از قضا ایده‌پردازان اصلی براءت از مشرکان نیز چنین براءتی را مد نظر داشته‌اند. امام خمینی علیه السلام می‌فرماید:

۱. ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ كَثَبُوا وَكَبُوتُوا كَيْفَ كَانُوا كُفْرًا﴾ (مجادله: ۵)
۲. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ حَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾ (ممتحنه: ۱)
۳. ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْحَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ﴾ (انفال: ۶۰)
۴. ﴿وَإِنْ نَكَتُمْوَأَيْمَانُهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعْنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أَلَمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهِمْ يَنْتَهُونَ﴾ (توبه: ۱۲)

اعلان برائت، مرحله اول مبارزه، و ادامه آن، مراحل دیگر وظیفه ماست و در هر عصر و زمانی جلوه‌ها و شیوه‌ها و برنامه‌های متناسب خود را می‌طلبید و باید دید در عصری، همانند امروز، که سران کفر و شرک همه موجودیت توحید را به خطر انداخته‌اند و تمامی مظاهر ملی و فرهنگی و دینی و سیاسی ملت‌ها را بازیچه هوس‌ها و شهوت‌ها نموده‌اند، چه باید کرد؟ (مرکز تحقیقات حج، ۱۳۸۷ش، ج ۱، ص ۱۹۹)

مقام معظم رهبری نیز می‌فرماید:

فریاد برائت که امروز مسلمان در حج سر می‌دهد، فریاد برائت از استکبار و ایادی آن است که مع‌الاسف در کشورهای اسلامی، قدرتمندانه اعمال نفوذ می‌کنند و با تحمیل فرهنگ و سیاست و نظام زندگی شرک‌آلود بر جوامع اسلامی، پایه‌های توحید عملی را در زندگی مسلمانان منهدم ساخته و آنان را دچار عبادت غیرخدا کرده‌اند و توحید آنان فقط لقلقه زبان و نام توحید است و از معنای توحید، در زندگی آنان، اثری باقی نمانده است. (مرکز تحقیقات حج، ۱۳۸۷ش، ج ۲، ص ۵۹)

ایشان در جایی دیگر نیز می‌فرماید:

نخستین مطلب در باب توحید است، که روح اساسی حج و مضمون بسیاری از اعمال و مناسک آن است. توحید با مفهوم عمیق قرآنی آن، به معنای توجه و حرکت به سوی الله و رد و نفی بت‌ها و قدرت‌های شیطانی است. خطرناک‌ترین این قدرت‌ها در درون وجود آدمی، نفس اماره و هواها و هوس‌های گمراه‌کننده و پست‌کننده است و در سطح جامعه و جهان، همان قدرت‌های استکباری و فتنه‌انگیز و فسادانگیزند که امروزه بر زندگی مسلمانان چنگ انداخته و با روش‌های شیطانی، جسم و روح بسیاری از ملت‌های مسلمان را دستخوش سیاست‌های خود ساخته‌اند. مراسم برائت در حج، اعلان بی‌زاری از این قدرت‌هاست. (مرکز تحقیقات حج، ۱۳۸۷ش، ج ۲، ص ۱۲۰)

در این نگاه، سخن از نظام شرک است. نظامی که به فکر سلطه و استقرار حاکمیت خویش بر تمام جهان است. بی شک اسلام، مقابله با چنین شرکی را لازم می‌داند و تمامی مسلمانان را به مبارزه با آن دعوت می‌کند. طبعاً این مبارزه جنبه‌ها و حلقه‌های مختلفی دارد که برائت و اعلان آن را می‌توان جزو اولین گام‌های این مبارزه دانست.

پیرو مطالب پیشین، اعلان برائت از مشرکان و سلطه‌جویان، یک وظیفه فقهی و تکلیف حقوقی است. در اینجا بر خلاف شرک فردی، سخن از اعتقاد و تثبیت باور توحیدی نیست؛ گرچه تمامی مسائل فقهی و حقوقی اسلامی، از چنین پشتوانه‌ای برخوردار است، ولی آیات سوره برائت مسلمانان را به انجام تکلیفی بس مهم، در برابر دشمنشان، رهنمون می‌سازد و آن اعلان برائت و قطع هرگونه رابطه با آنهاست که طبق گفته برخی فقها و مفسرین، تهدید و هشدار ضمني به دولت شرک است. (جوادی آملی، ۱۳۹۳ش، ج ۳۳، ص ۲۱۴)

پس در بحث تبری از نظام شرک، تنها برائت قلبی از سازمان شرک کافی نیست. بلکه برای اینکه آثار بیرونی خود را داشته باشد، نیاز به اعلان دارد؛ چون آنچه جزو مبارزه است، موضع‌گیری صریح در مقابل دشمن است و موضع‌گیری، جز با اعلان سازگار نیست.

عدم تفکیک بین این دو نوع شرک، راه شبهات و کج‌فهمی‌ها را نسبت به وظیفه خطیر برائت از مشرکان می‌بندد و آن را در هر زمان و مکانی معقول، بلکه ضروری نشان می‌دهد. آیت الله جوادی می‌نویسند:

منظور، تنها شخص مشرک و بدن مادی او نیست، تا گفته شود: «در حجاز کنونی مشرکی نیست تا در موسم حج از او تبری جست»! بلکه مراد از تبری اعلان انزجار از تفکر شرک‌آلود و تمدن باطل شرک‌زادگان و استعمار ظالمانه ملحدان و استثمار طاغیان مادّیین و استعباد بی‌رحمانه مستکبران و استعمار سامری گونه اسرائیلیان و استضعاف مکارانه ابرقدرت‌هاست. (همو، ۱۳۹۱، ص ۶۰)

### ارتباط شرک فردی و سازمانی

گفتیم شرک فردی، گناه و پدیده خارج از فطرت انسانی و الهی است و تبری از آن، تثبیت باور توحید است. از طرف دیگر، شرک سازمانی، جبهه تقابل با اسلام و ارزش‌های اسلامی است و اعلان تبری از دشمنان، بخشی از مبارزه حق و باطل است. اما باید دید چه ارتباطی بین این دو نوع شرک وجود دارد. بی‌شک شرک فردی، آثاری دارد که می‌تواند یکی از نتایج آن، تشکیل جبهه‌ای علیه اسلام باشد. سازمان شرک، به معنای جبهه تقابل با اسلام، اگر نگوئیم در همه موارد، در بسیاری از موارد زاینده شرک فردی است. کسی که بر خلاف ندای فطرت و عقل، در پرستش دچار شرک شده و در برابر دعوت انبیا و اولیای الهی، از خضوع و خشوع در برابر حق، سر باز می‌زند، به مرحله‌ای می‌رسد که وقتی اسلام و دستورات آن را با منافع مادی خود در تضاد می‌بیند، به عنوان یک تشکل و سازمان، تمام تلاش خود را برای حفظ منافع خود و ضربه زدن و ریشه‌کن کردن اسلام به کار خواهد بست؛ چنان‌که برخی از محققین، این‌گونه نوشته‌اند:

مشرک در برابر موحد، گاه «خود»، گاه «جماد»، گاه «زورمداران جهان» را می‌پرستد و گاه «هر سه» را. خطر بزرگی که جهان اسلام را تهدید می‌کند، شرک به مفهوم سوم است که منشأ آن، شرک به مفهوم اول (خودپرستی) است. امام صادق علیه السلام درباره این نوع از شرک، در تفسیر آیه: ﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا﴾ می‌فرماید: «مَنْ اطَاعَ جَبَّاراً فَقَدْ عَبَدَهُ». (محمدی ری شهری، ش ۴، ص ۴۲)

به نظر می‌رسد تنیده شدن آیات ناظر به تبری از شرک فردی، با آیات مربوط به برائت از شرک سازمانی، در کلام بسیاری از فقها و مفسران، ناشی از تأثیر شرک فردی در تشکیل نظام و دولت شرک است.

نتیجه اینکه تبری از شرک در دو حوزه قابل طرح است: یکی در حوزه شرک فردی به همه مراتب خود، به گونه‌ای که شامل شرک خفی و جلی می‌گردد. حوزه دیگر، شرک سازمانی است که مطابق آنچه در مورد این نوع از شرک مطرح

شد، شرک موضوعیت ندارد. بلکه تقابل با جبهه توحید واقعی و اسلام مطرح است. از این رو ممکن است این جبهه، جبهه کفر مسیحی یا یهودی باشد و زمانی دیگر، جبهه لائیک باشد و این برائت، حلقه‌ای از مبارزه حق و باطل و اعلان آن موضع‌گیری شفاف و صریح از طرف مسلمانان است.

### جمع‌بندی

آنچه در این مقاله مطرح شد، بیشتر جنبه موضوعی داشت؛ یعنی فارغ از حکم اعلان برائت، باید دید مراد از مشرک کیست. از این رو از یک جهت پرداختن به مفهوم شرک و رابطه آن با کفر ضروری است که اتحاد غالبی مصداقی آن اثبات شد. از جهت دیگر شمول آن نسبت به اهل کتاب نیز جای بررسی دارد که با توجه به مباحث گذشته روشن شد دست‌کم در قرآن کریم بر اهل کتاب، مشرک اطلاق نشده است؛ هرچند شکی در نسبت شرک به آنها وجود ندارد. جهت سوم که مهم‌تر می‌نماید، تفکیک بین شرک فردی و شرک سازمانی است. مراد از شرک سازمانی، جبهه دشمنی با اسلام و نظام سلطه است که نظریه‌پردازان اعلان تبری از مشرکان نیز همین مسئله مد نظرشان بوده و آیات ابتدایی سوره برائت، بیانگر آن است و عدم توجه به این دو نوع شرک، ابهامات و شبهاتی را که ناشی از اعلان از شرک فردی است، به حوزه اعلان برائت از شرک سازمانی کشانده است.

## منابع

### \* قرآن کریم

۱. آلوسی، سید محمود، (۱۴۱۵ق)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول.
۲. ابن فارس، احمد، (۱۴۰۴ق)، معجم مقاییس اللغة، عبدالسلام محمد هارون، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۳. اشتهاودی، علی پناه، (۱۴۱۷ق)، مدارک العروة الوثقی، تهران، دار الأسوة للطباعة والنشر، چاپ اول.
۴. انصاری دزفولی، مرتضی بن محمد امین، (۱۴۱۵ق)، کتاب الطهارة، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری علیه السلام، چاپ اول.
۵. بحرانی، یوسف، (۱۴۰۵ق)، الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة، قم، جامعة المدرسین.
۶. بحرانی، محمد سند، (۱۴۱۵ق)، سند العروة الوثقی، کتاب الطهارة، قم، انتشارات صحفی، چاپ اول.
۷. \_\_\_\_\_، (۱۴۲۶ق)، أسس النظام السیاسی عند الإمامیه، قم، مكتبة فدک، چاپ اول.
۸. بحرانی، هاشم بن سلیمان، (۱۴۱۶ق)، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، بنیاد بعثت، چاپ اول.

۹. جزائری، سید نعمت‌الله، (۱۴۰۸ق)، کشف الأسرار فی شرح الاستبصار، قم، مؤسسة دارالکتاب، چاپ اول.
۱۰. جزری، مبارک بن محمد بن اثیر، (بی‌تا)، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ اول.
۱۱. جوادی آملی، عبدالله، (۳۹۳ش)، تفسیر تسنیم، قم، مرکز نشر اسراء، چاپ اول.
۱۲. جوهری، اسماعیل بن حماد، (۱۴۱۰ق)، الصحاح، به کوشش احمد عبدالغفور عطار، بیروت، دارالعلم للملایین، چاپ اول.
۱۳. خمینی، سید روح الله، (۱۴۲۱ق)، کتاب الطهارة، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، چاپ اول.
۱۴. \_\_\_\_\_، (بی‌تا)، تحریر الوسیلة، قم، مؤسسه مطبوعات دارالعلم، چاپ اول.
۱۵. زمخشری، محمود، (۱۴۰۷ق)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دارالکتاب العربی، چاپ سوم.
۱۶. سبحانی، جعفر، (بی‌تا)، نظام النکاح فی الشریعة الإسلامیة الغراء، قم، چاپ اول.
۱۷. سبزواری، محمدباقر، (۱۴۲۷ق)، ذخیره المعاد فی شرح ارشاد الازهان، قم، مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۱۸. شباله، ماجد محمد علی احمد، (۲۰۰۵م)، الشرك بالله انواعه واحکامه، اسکندریه، دارالایمان.
۱۹. شبیری زنجانی، سید موسی، (۱۴۱۹ق)، کتاب نکاح، قم، مؤسسه پژوهشی رای‌پرداز، چاپ اول.
۲۰. صاحب بن عباد، (۱۴۱۴ق)، المحيط فی اللغة، بیروت، عالم‌الکتاب، چاپ اول.
۲۱. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم.
۲۲. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲ش)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران،

- انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم.
۲۳. طوسی، محمد بن حسن، (۱۴۰۷ق)، الخلاف، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول.
۲۴. عاملی، سیدعلی، (۱۴۱۱ق)، مدارک الاحکام، بیروت، مؤسسه آل البيت، چاپ اول.
۲۵. علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، (۱۴۱۳ق)، مختلف الشیعة فی احکام الشریعة، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم.
۲۶. \_\_\_\_\_، (۱۳۸۸ق)، قم، تذکرة الفقهاء، مؤسسة آل البيت علیہ السلام، چاپ اول.
۲۷. فاضل لنکرانی، محمد، (۱۴۲۱ق)، تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة، قم، مرکز فقهی ائمه اطهار علیہ السلام، چاپ اول.
۲۸. فخر رازی، محمد بن عمر، (۱۴۲۰ق)، مفاتیح الغیب، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ سوم.
۲۹. فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۱۰ق)، العین، قم، منشورات الهجرة، چاپ دوم.
۳۰. قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا، (۱۳۶۸ش)، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
۳۱. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ق)، الکافی، به کوشش علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیة، چاپ چهارم.
۳۲. محمد بن طاهر، ابن عاشور، (بی تا)، التحریر و التنویر، بیروت، مؤسسة التاریخ، چاپ اول.
۳۳. مبارکفوری، (۱۴۱۰ق)، تحفة الأحوذی، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ اول.
۳۴. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، (۱۴۰۴ق)، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، تهران، دار الکتب الاسلامیة، چاپ دوم.
۳۵. محقق حلی، جعفر بن حسن، (۱۴۰۸ق)، شرائع الاسلام، قم، اسماعیلیان، چاپ دوم.
۳۶. مرکز تحقیقات حج، (۱۳۸۷ش)، صحیفه حج، تهران، مشعر، چاپ دوم.



۳۷. مصطفوی، حسن، (۱۴۰۲ق)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، مرکز  
الکتاب للترجمة والنشر، چاپ اول.

۳۸. مطهری، مرتضی، (۱۴۲۶ق)، مجموعه آثار، ج ۱۵، تهران، انتشارات صدرا، چاپ اول.

۳۹. \_\_\_\_\_، (۱۴۲۸ق)، مجموعه آثار، تهران، انتشارات صدرا، ج ۲، چاپ سیزدهم.

۴۰. مغنیه، محمد جواد، (۱۴۲۴ق)، تفسیر الکاشف، تهران، دارالکتب الإسلامیه، چاپ  
اول.

۴۱. نجفی، محمدحسن، (۱۳۹۲ق)، جواهرالکلام فی شرح شرائع الاسلام، تهران،  
دارالکتب الاسلامیه، چاپ هفتم.

## نشریات

۱. محمدی ری شهری، محمد، (۱۳۷۲ش)، «فلسفه برائت از مشرکان»، میقات حج، سال  
اول، شماره چهارم، صص ۳۹ - ۴۵.

